

نگرشهای معاصر در اقتصاد پوزیتیویستی^۱

* لارنس بولاند

** ترجمه مصعب عبداللهی

در این نوشتار نگرشهای پوزیتیویستی در علم اقتصاد بررسی می‌شود. از نگاه نویسنده پوزیتیویسم ویژگی خطایی و لفاظی^۲ دارد. قسمت اصلی مقاله به بررسی چهار نگرش پوزیتیویستی می‌پردازد که لارنس بولاند^۳ آنها را در یک طیف قرار می‌دهد. در یکسو نحله خوشبینانه^۴ "پوزیتیویسم هاروارد" قرار می‌گیرد که این اندیشه به اقتصاد آزمایشی^۵ می‌پردازد. در سوی دیگر این طیف گونه ضعیف و حداقل‌گرای پوزیتیویسم MIT قرار گرفته است که فقط به ابطال‌پذیری نظریه‌های اقتصادی می‌پردازد. در میان طیف، دو نگرش دیگر به نامهای پوزیتیویسم LSE و پوزیتیویسم شیکاگو جای دارد. پوزیتیویسم LSE نقش اجتناب‌ناپذیری برای داده‌های کمی و تجربی قائل است، در حالی که پوزیتیویسم شیکاگو ابزارگرایی فریدمن^۶ و تأییدگرایی پیچیده بیکر^۷ و استیگلر^۸ را مطرح کرده است. لارنس بولاند اقتصاد پوزیتیویستی مدرن را به شدت سردرگم و پریشان می‌بیند. وی ویژگی برجسته تمام فعالیت‌های تحلیل اقتصاد پوزیتیویستی را فقط نگارش بر اساس یک صورت کلی می‌داند. همچنین مدلی را برای تحلیلهای پوزیتیو علم اقتصاد ارائه کرد و به روش پوزیتیویستی آن را می‌آزماید. در نهایت نتیجه‌گیری می‌کند که صورت کلی تحلیلهای اقتصاد پوزیتیویستی از نظر فن خطایی و لفاظی بسیار موفق و نتیجه‌بخش بوده است.

واژه‌های: روش‌شناسی اقتصاد، اقتصاد پوزیتیویستی، ابطال‌گرایی، لفاظی.

۱. مقدمه

امروزه تعداد کمی از اقتصاددانان پرچم "اقتصاد پوزیتیویستی"^۹ یا اقتصاد پوزیتیو^۱ را برافراشته نگه داشته‌اند. آیا این موضوع به این معناست که اقتصاد پوزیتیویستی نابود شده است؟ به طور قطع

* استاد دانشگاه سیمون فریزر کانادا و از منتقدان جریان غالب اقتصاد نئوکلاسیک

** دانشجوی کارشناسی ارشد اقتصاد - دانشگاه امام جعفر صادق علیه‌السلام

- | | |
|--|---------------------------|
| 1. Current Views on Economics Positivism | 2. Rhetoric |
| 3. Lawrence A. Boland | 4. Experimental Economics |
| 5. Milton Friedman | 6. Gary Becker |
| 7. George Stigler | 8. Economics Positivism |
| 9. Positive Economics | |

پاسخ منفی است. در روزگار ما اقتصاد پوزیتیویستی بسیار نافذ و فراگیر شده است، به طوری که تمامی نگرشهای رقیب خود را (به استثنای اقتصاد ریاضی محض) به دست فراموشی سپرده است. در نتیجه روش‌شناسی به آسانی در علم اقتصاد فراموش می‌شود چون هیچ عرصه‌ای برای بحث و تردید وجود ندارد، نیازی هم به برافراشتن هیچ پرچمی (برای هیچ نگرشی) احساس نمی‌شود. سطره اقتصاد پوزیتیویستی در متون آموزشی معاصر تا حد زیادی آشکار و واضح است. تمامی متون آموزشی مقدماتی اغلب تفاوت میان اقتصاد پوزیتیو و نرماتیو را توضیح می‌دهند و در تلاش هستند تا نشان دهند که اقتصاددانان به اقتصاد پوزیتیو علاقمندند و می‌توانند ملزومات اقتصاد پوزیتیویستی را تحقق بخشند. چرا باید اقتصاددانان به اقتصاد پوزیتیو علاقه‌مند باشند؟ آیا علم اقتصاد توانسته است ملزومات اقتصاد پوزیتیویستی را تحقق بخشد؟ محور اصلی این مقاله این دو سؤال است.

۲. نقطه مقابل اقتصاد پوزیتیو

در حالی که تمامی متون آموزشی به طور واضح مسائل پوزیتیو را از نرماتیو با مشخص کردن تمایز میان دوگانگی "هست - باید"^۲ متمایز می‌کنند، اما این مطلب مشخص نیست که آیا تاریخ این تمایز، چنین دوگانگی را تأیید می‌کند یا خیر. جان نوئل کینز^۳ این دوگانگی را تأیید کرده است اما نوئل کینز، همان طور که مارک بلاگ^۴ (۱۹۸۵) اشاره می‌کند، در حقیقت تمایزی سه‌گانه را در علم اقتصاد مطرح می‌کند. که عبارتند از اثبات همسانی‌های^۵ [تجربی موجود]، تعیین ارزشها یا معیار آنچه باید باشد، گسترش هنرها و مهارت‌های عملی برای اینکه اصول مسلم و مفاهیم پایه شکل گیرند تا بتوان از آنها در مجاب کردن دیگران بهره برد و به بهترین نتیجه مطلوب رسید (کینز، ۱۹۱۷). متأسفانه اعتماد بیش از حد نوئل کینز به دوگانگی "هست - باید"، زحمات فراوان او را در راستای درک اقتصاد پوزیتیو بی‌نتیجه گذاشته است.

در حالی که میلتون فریدمن در مقاله مشهور خود در سال ۱۹۵۳، روش‌شناسی پوزیتیو را حمایت می‌کرد، اما وی تلاش کرد دوگانگی "هست - باید" را با توسل به این استدلال رد کند که پاسخ به سؤالات "بایدی" لزوماً به اثبات پیشینی "آنچه هست" بستگی دارد. به علاوه بسیاری از انتقادات روش‌شناسی فریدمن علیه اقتصاد نرماتیو تنظیم شده بود و در نتیجه او فقط به نفع اقتصاد پوزیتیو استدلال می‌کرد (ساموئلسن^۶ ۱۹۶۳، راتوین^۷ ۱۹۵۹، کوپمنز^۸ ۱۹۵۷)

1. Is/Ought Dichotomy
3. Mark Blaug
5. Samuelson
7. Koopmans

2. Keynes
4. Uniformities
6. Rotwein

پیش‌فرض قابل پذیرش آنها این است که هر فرد باید همواره میان مسئله "هست" و "باید" یکی را انتخاب کند، گویی که این دو ذاتاً نمی‌توانند بطور یک‌جا جمع شوند.

دلیلی معتبر وجود دارد که مسئله "هست" و "باید" نمی‌توانند در کنار هم قرار گیرند. این دلیل معتبر را پیش از این، دیوید هیوم^۱ در اختیار ما قرار داده، بر این اساس که گزاره‌های "باید" را نمی‌توان از گزاره‌های "هست" نتیجه گرفت و برعکس (بلاگ، ۱۹۸۰). به نظر می‌رسد که فقط بیان مسئله "هست" و "باید" در تعریف اقتصاد پوزیتیو، دوگانگی عمیقی را مطرح می‌کند، مثل دوگانگی که میان اقتصاد پوزیتیو و نرماتیو در متون آموزشی تعریف شده است.

در کنار تمایز هست - باید، دوگانگی‌های دیگری نیز وجود دارند که به نظر می‌رسد جدایی میان اقتصاد پوزیتیو و نرماتیو را تأیید می‌کند. تمایزی فیلسوفانه میان صدق تحلیلی و تألیفی وجود دارد. اولی مرتبط با امور تجربی است، در حالی که دومی هیچ ربطی به جهان خارج ندارد. تمایز علم و هنر از دیگر تفکیک‌هایی است که به تازگی انگیزه روش‌شناسان اقتصاد را برانگیخته است مانند ناسا سنیور^۲، در حالی که "علم" ادعا می‌کند که به حقایق مادی می‌پردازد، "هنر" در نظر دارد به قوانین نرماتیو پردازد (بلاگ، ۱۹۸۰). دوگانگی‌های بسیار جدیدتر عبارت‌اند از عینی - ذهنی، تجویزی - توصیفی و معقول - نامعقول که اغلب رابطه مستقیمی با تمایز پوزیتیو - هنجاری دارند و در نهایت تمایز بسیار مرسوم‌ی که میان اقتصاد نظری و کاربردی به وجود آمد که در حال حاضر در میان دانشکده‌های اقتصاد بسیار رواج دارد.

می‌خواهم به فهرست این دوگانگی‌ها، تمایز دیگری را نیز اضافه کنم، تمایزی که به رمانتیک - کلاسیک شهرت یافته است و اغلب می‌توان آن را در مشاخره‌های متون انگلیسی قرن ۱۹ پیدا کرد. به نظر می‌رسد همه می‌توانند تمایز میان رمانتیک و کلاسیک را تشخیص دهند. این تمایز به واقع‌گرایی پیش‌فرضها می‌پردازد. این گونه که مشهور است نگرش رمانتیک فرض می‌کند که جهان آن گونه که یک فرد دوست دارد، در خارج از ذهن وجود دارد، در حالی که نگرش کلاسیک با بی‌طرفی سعی می‌کند که فروض یک فرد را مطابق با جهانی که واقعاً هست نشان دهد. برای مثال یک مساوات طلب رمانتیک ممکن است بخواهد که ثروت جامعه را به‌طور مساوی توزیع کند، از سوی دیگر یک واقع‌گرای کلاسیک معتقد است که فرد نباید توزیع یکسانی را میان افراد جامعه فرض کند مگر اینکه دلایل تجربی مفیدی برای انجام آن بیابد.

در مجموع و با در نظر گرفتن تمامی دوگانگی‌های مختلف، چگونه می‌توان به ماهیت اقتصادی پوزیتیو پی برد و چرا باید به دنبال حمایت از آن اقتصاد باشیم؟ فکر می‌کنم دلیل تمایزات متعدد در بحث اقتصاد پوزیتیو این باشد که هر کدام از این تمایزات امری را که اقتصاد پوزیتیو ادعا نمی‌کند،

1. David Hume
2. Nassau Senior

مطرح می‌کنند. در حقیقت، بسیاری از اقتصاددانان بیشتر اقتصاد پوزیتیو را با آن اموری که استدلال نمی‌شود، می‌شناسند تا با اموری که استدلال می‌شود. به طور خلاصه، ما فقط یک فهم سلبی از اقتصاد پوزیتیو داریم.

۳. پوزیتیویسم استاد لفاظی است

دیدگاهی وجود دارد که تمایز میان پوزیتیو و نرماتیو را کاملاً آشفته و به هم ریخته می‌داند. مشاوران سیاستگذاری پوزیتیو همواره توصیه می‌کنند که سیاستگذاری بهترین راهی است که می‌تواند ما را به اهداف معین برساند. این توصیه‌های اغراق‌آمیز حتی در بحث اولیه جان نویل کینز هم مشاهده می‌شود اما تصور اینکه فرد بتواند از دام قضاوت‌های نرماتیو رهایی یابد، بسیار دشوار است. بنابراین هنگامی که یک فرد می‌خواهد پیرو نظرات و تحقیقات اقتصادی پوزیتیویسم باشد، چگونه باید عمل کند؟

اندیشه اقتصادی پوزیتیو بیش از اندازه ماهیت خطابی و لفاظی دارد. همچنین مقاصد خطابی در دوگانگی‌های دیگری که تاکنون به آنها اشاره شد نیز به چشم می‌خورد. می‌توان کتابهایی با عنوان خطابی در اندیشه پوزیتیویسم مشاهده کرد مانند نظام فلسفه تألیفی (هربرت اسپنسر^۱، ۱۸۹۶)، فلسفه پوزیتیو (آگوست کوم^۲ ۱۹۴۷-۱۸۵۵)، مدیریت علمی (دروری^۳، ۱۹۶۸-۱۹۲۲)، روانشناسی عینی موسیقی (لاندرین^۴، ۱۹۶۷)، اقتصاد عقلایی (جکسون^۵، ۱۹۸۸)، اقتصاد توصیفی (هربری^۶، ۱۹۸۱) و نظایر آن. وقتی نویسنده‌ای مزیت‌های یک نظریه را با استفاده از این ادعا که آن نظریه پوزیتیو است بر می‌شمارد، از این باور دفاع می‌کند که آن نظریه مقوله‌ای است که از دیدگاه علمی قابل قبول است و آنچه در این موارد مورد پذیرش فرض می‌شود همان چیزی است که همواره از طریق نگرش غالب روش علمی دیکته می‌شود. اغلب روشن نیست که چرا واژه پوزیتیو باید همواره نشان‌دهنده امری قابل پذیرش و مطلوب باشد.

به نظر می‌رسد که تا زمان دیوید هیوم (اواخر قرن ۱۸) بسیاری از اندیشمندان به قدرت اندیشه‌های منطقی و عقلانی اعتقاد داشتند به ویژه "علم" که مظهر آن اندیشه‌ها بود. معمولاً واژه "علم" بر اساس نگرش قرن هفدهم است که فرانسیس بیکن پیرو آن بود. مطابق این نگرش علم به طور کامل می‌تواند به شواهد تجربی تحویل شود. این شواهد می‌توانند با پیروی از منطق استقراء، تمامی معارف نظام‌مند را اثبات کنند. به نظر می‌رسد این مطلب سرنخی را نشان می‌دهد بر این اساس که چرا برای زمانی طولانی تأیید پوزیتیو امر تأیید شده و خوب تلقی می‌شد. هر نظریه که شواهد پوزیتیو ارائه می‌کند یا مبتنی بر شواهد پوزیتیو است، به عبارت دیگر هر نظریه که مبتنی بر

1. Helbert Spencer
3. Drury
5. Jackson

2. Auguste Comte
4. Lundin
6. Harbury

نگرشهای معاصر در اقتصاد پوزیتیویستی ۷۱

مشاهدات یا فرضیه‌هایی است که حرکت پوزیتیویستی را به سوی استفاده از استدلال استقرایی در معارف نظام‌مند سوق می‌دهد، لایق عنوان پوزیتیویست است. با در نظر گرفتن باور متداول در قرن نوزدهم در مورد امکان‌پذیر بودن و علمی بودن استدلال استقرایی، واژه پوزیتیویست در خود، مفاهیم علمی، عقلی و حتی عینی را داراست. مفهوم عینیت به خاطر حمایت بیکن از استقراگرایی به وجود آمده که پادزهری برای دعاوی معرفتی جانبدارانه و جهت‌گیرانه بوده است (آگاسی^۱، ۱۹۶۳).

معیار علمی بودن استدلال‌های استقرایی این است که آنها فقط مبتنی بر مشاهدات عینی هستند. اینکه آیا هر نظریه با حرکتی پوزیتیویست به سوی معرفتی علمی سوق می‌یابد یا خیر، فقط سؤالی از مهارت‌های پژوهشی شخصی است. دانشمند پژوهشگر صادق، کسی است که بی‌طرفانه، بی‌غرضانه و به‌طور عینی با مسائل جهان واقع برخورد می‌کند و تمامی داده‌های گزارش شده او هیچ جای تردیدی ندارند. آنچه از علم به جای می‌ماند کاملاً ماهیت عینی دارد و بر اساس منطق استقراء است. نتیجه منطقی، این است که اگر شخصی دعاوی معرفتی علمی‌اش دچار اشتباه شود، این اشتباه او فقط به خاطر یکسری پیش‌داوری‌های معمولی، جانبداری‌ها یا دخالت‌های ارزشی شخصی او بوده است.

به نظر می‌رسد در علم اقتصاد ارتباط میان پوزیتیویست و نرما‌تیو به‌طور مستقیم از اعتماد به نگرش هیوم در مورد دوگانگی هست - باید به دست می‌آید، که امور "هست" به توصیف "آنچه هست" می‌پردازند و امور "باید"، "آنچه باید باشد" را تجویز می‌کنند. ارتباط میان اقتصاد پوزیتیویست و اقتصاد کاربردی و میان گزاره‌های پوزیتیویست و تألیفی تا حد زیادی مبهم و نامعلوم است در حالی که ادعای پوزیتیویست بودن یک نظریه، آسان و بی‌دردسر به نظر می‌رسد. در بیشتر موارد تصور می‌شود که نظریه‌های محض، غیر تجربی هستند (هاچسون^۲، ۱۹۳۸) در نتیجه اقتصاد کاربردی فقط باید پوزیتیویست باشد. با همه این ملاحظات بوم - باورک^۳ چه معنایی را از عنوان کتابش، نظریه پوزیتیویست سرمایه در سال ۱۸۸۹ مدنظر داشت؟ هر چند این امکان به آسانی وجود دارد که بتوان رابطه‌ای میان پوزیتیویست و "تألیفی" برقرار کرد، عکس این رابطه قابل تصور نیست. به عبارت دیگر به سختی بتوان رابطه‌ای میان نرما‌تیو و تألیفی برقرار کرد، مگر اینکه از این زاویه نگاه کنیم که نتایج نرما‌تیو منطقیاً صدقی ممکن دارند البته اگر پیش‌فرضهای مفروض در آنها را بپذیریم. اما اگر صدق‌های تحلیلی لزوماً همانگویانه^۴ باشند، آنگاه از نظر فنی، رابطه میان نرما‌تیو و "تألیفی" سست‌تر خواهد شد. (کوئین^۵ و ۱۹۶۱-۱۹۵۳)

نفوذ پوزیتیویسم منطقی پس از جنگ جهانی دوم و نفوذ ماکس وبر، هر دو دست به دست هم دادند تا به رغم حالت خطابی و لفاظی پوزیتیویسم ایهام آن را شدت بخشند. پوزیتیویست‌های منطقی آن دسته از فیلسوف‌های تحلیلی بودند که معرفت علمی آزمون‌پذیر را از متافیزیک

1. Agassi

3. Bohm-Bawerk

5. Quine

2. Hutchison

4. Tautology

آزمون‌ناپذیر جدا می‌کردند. ماکس وبر که دانشمند علوم اجتماعی در آستانه قرن جدید بود اینک به عنوان سردمدار گسترش این تفکر شناخته می‌شود که معرفت علمی بی ارزش است. پس از این جریان، مسئله کمی پیچیده‌تر شد زیرا که کارل پاپر^۱ انتقادی را بر پوزیتیویسم منطقی با به کار بردن مبانی منطقی مطرح کرد، به این ترتیب که هر نظریه هنگامی مسیری پوزیتیویستی را به سوی معرفت علمی در پیش می‌گیرد که ابطال‌پذیر باشد (این در حالی است که بسیاری از مفسران این اندیشه می‌پندارند ابطال‌گرایی تنها نوعی از روش‌شناسی است که همانگویانه نیست). در حالی که ابهام پوزیتیویسم برای تمام اذهان آشناست اما رفع این ابهام کار بسیار دشواری است. حتی تعیین آنچه پوزیتیو نیست هم امری سخت به نظر می‌رسد.

۴. آنچه به نظر می‌رسد که هر فردی در مورد پوزیتیو می‌داند

اقتصاد پوزیتیویستی آنگونه که در حال حاضر وجود دارد، به چهار نحله تقسیم‌بندی شده است. اولین و خوشبینانه‌ترین آن پوزیتیویسم هاروارد^۲ است. این نحله به واسطه زحمات جدیدی شناخته می‌شود که در راستای گسترش اقتصاد آزمایشی برداشته شده است. مبانی این اندیشه در درسهای جدید ادوارد کمبرلین^۳ به وجود آمد. در سوی دیگر این طیف، گونه ضعیف و حداقل‌گرای پوزیتیویسم وجود دارد که آن را پوزیتیویسم MIT می‌نامیم. ضعف این نحله از نگرش روش‌شناسی نشئت می‌گیرد که معتقد است گیرایی و اهمیت یک نظریه فقط به ابطال‌پذیری بالقوه آن بستگی دارد. بنابراین به نظر آنها هیچ گونه شرط اضافی وجود ندارد که هر نظریه برای تأییدپذیری و آزمون‌پذیری به آن نیازمند باشد. در میان این دو طیف پوزیتیویسم، دو نحله معمولی دیگر نیز وجود دارند. یکی از آنها پوزیتیویسم LSE^۴ است. این نحله به آزمایشهای کنترل شده نمی‌پردازد بلکه اقتصاد را به صورت یک تلاش علمی می‌بیند که نقش اجتناب‌ناپذیری برای داده‌های کمی و تجربی قائل است. دیگری پوزیتیویسم شیکاگو^۵ نام دارد که هم ابزارگرایی ساده فریدمن و هم تأییدگرایی بسیار پیچیده بیکر^۶ و استیگلر^۷ را دربر می‌گیرد.

الف - پوزیتیویسم هاروارد

پوزیتیویست‌هایی که از اقتصاد آزمایشی طرفداری می‌کنند اکنون قسمت بسیار کوچکی از اقتصاد جریان غالب را تشکیل می‌دهند. به ظاهر مبانی این حرکت جدید از آزمایشهایی به دست می‌آید

1. Karl R. Popper

3. Edward Chamberlin

5. Chicago Positivism

7. George Stigler

2. Harvard Positivism

4. London School of Economics

6. Gary Becker

نگرشهای معاصر در اقتصاد پوزیتیویستی ۷۳

که کمبرلین در دانشگاه هاروارد به دانشجویانش دیکته می‌کرد. رهبر کنونی این نحله ورنون اسمیت^۱ (۱۹۸۲) است.

انگیزه پیش‌برنده اقتصاد آزمایش با غلبه کردن بر این واقعیت آشکار پدید آمد که بسیاری از مدل‌های نئوکلاسیک جریان غالب، انتزاعاتی پرمدعا و خودخوانده^۲ هستند. این امور انتزاعی از فرضهای ساده‌ای استفاده می‌کنند تا واقع‌نگریشان همواره نسبت به مسائل جهان خارج محرز باشد. فرض کنیم تبیین‌های معمولی اقتصاد به این صورت است که اگر جهان در وضع X باشد و اگر مردم مردم بر اساس گزاره Y رفتار کنند، آنگاه ما پدیده Z را مشاهده خواهیم کرد. سؤال آشکاری که هر اقتصاددانی با آن روبروست، البته اقتصاددانی که ادعا می‌کند می‌خواهد تبیینی پوزیتیو از پدیده اقتصادی Z ارائه کند، این است که آیا جهان واقعاً در وضع X است؟ آیا مردم در واقع بر اساس گزاره Y رفتار می‌کنند و آیا ما پدیده واقعی Z را مشاهده می‌کنیم؟

تاکنون تعیین اینکه آیا مردم واقعاً بر اساس گزاره Y رفتار می‌کنند یا تشخیص اینکه آیا تمام تحقیقات تجربی مرتبط با جهان در وضع X و پدیده Z است امری بسیار دشوار و مشکل بوده است. رویکرد متداول، به این ترتیب بوده که ابتدا مدل اقتصادی را براساس گزاره Y بنا می‌کنیم و در ادامه سعی می‌کنیم تا پی ببریم که آیا مدل اقتصادی هنگامی که در برابر شواهد به‌دست آمده از واقعیت قرار می‌گیرد اثبات می‌شود. متأسفانه شواهد در دسترس به‌ندرت تعیین‌کننده و سرنوشت‌ساز هستند. در مقابل بسیاری از فرضیه‌های کمکی عملاً نقش مهم‌تری ایفاء می‌کنند. بنابراین در علم اقتصاد به هر نتیجه‌ای که برسیم اغلب مشروط و مقید است.

در جواب به این سؤالات، پوزیتیویسم هاروارد رویکرد متفاوت دیگری را ارائه می‌کند. اقتصاد آزمایش بیشتر به دنبال این است که وضع جهان واقع را طوری به تصویر بکشد که فروض مدل معمولی نئوکلاسیک، با توجه به شرایط مورد ادعا از جهان X صادق باشد به جای اینکه محدودیت و ضعف شواهد در دسترس را قبول کند (از آنجا که تعداد این شواهد بسیار زیاد است در نتیجه سؤالات روش‌شناسی بسیاری نیز مطرح می‌شود). به ویژه اقتصاددانان آزمایش تلاش می‌کنند حالتی را ترسیم کنند که واقعاً جهان در وضع X آن را نشان می‌دهد و در نتیجه تعیین کنند که آیا رفتاری را که گزاره Y دربر می‌گیرد، از نظر منطقی با مشاهده تجربی پدیده Z هماهنگ و سازگار است. معمولاً توان مهارتی آزمایشگران است که به طور خارق‌العاده‌ای نشان می‌دهد که آیا آزمایش در فضای اقتصاد پوزیتیویستی فعالیت موفقی را به همراه دارد.

1. Vernon Smith
2. Self-Professed

ب- پوزیتیویسم MIT

طرفداران روش‌شناسی پل ساموئلسن تا حدی از نگرش افراط‌گرایانه اقتصاد پوزیتیویستی تأثیر گرفته‌اند. تاکنون پیروان ساموئلسن به دنبال این بودند که تصویر خوشبینانه‌تری از پوزیتیویسم ارائه کنند. آنها معتقدند که حداقل شرایط لازم برای حرکت پوزیتیو در راستای فهم اقتصادی این است که نظریه‌های پوزیتیو هر فرد باید بتواند بر اساس شواهد تجربی ابطال‌پذیر باشد. در مجموع تمام نظریه‌های پوزیتیو صادق باید به طور تجربی ابطال‌پذیر باشند. تمام آنچه را که می‌توان با این شرط ضعیف (ابطال‌پذیری) به دست آورد، این مطلب است که نظریه‌های پوزیتیو ارائه شده گزاره‌های همانگویانه نیستند - همان‌طور که هاجیسون (۱۹۳۸) در اواخر دهه ۳۰ آن را تصدیق کرده بود. این مطلب هم باید روشن شود که این نحله حداقل‌گرای پوزیتیویسم در عمل بیشتر در پی منافع مدل‌سازان ریاضی بوده است تا منافع کسانی که واقعاً به ارتقای اقتصاد پوزیتیو فکر می‌کنند. مدل‌سازان اقتصاد آرزو دارند که تمامی کشمکش‌های بی‌اهمیتی که بر سر شواهد پیچیده تجربی جهان واقع به وجود آمده است ریشه‌کن کنند. از نظر اقتصاددانان ریاضی معمولاً زیبایی و آراستگی یک مدل بیشتر اهمیت دارد تا واقعیت تجربی داشتن مفروض آن یا مفید بودن کاربردهای آن مدل در رابطه با سیاستگذاری اقتصادی.

ج- پوزیتیویسم شیکاگو

مهم‌ترین نظریه‌ای که از سوی طرفداران مکتب اقتصاد شیکاگو به وجود آمده است مفید بودن اساس پوزیتیویسم است. مفید بودن دو بُعد دارد، اول، فراهم کردن نظریه‌های پوزیتیویستی است که بتواند به عنوان ابزاری برای سیاست‌گذاران، مورد استفاده قرار گیرد. دوم، مفید بودن در راستای ترویج و تبلیغ اقتصاد نئوکلاسیک به طور عام و اثبات باورهای موجود نظام مقتدر بازار به طور خاص. فریدمن در مقاله خود در سال ۱۹۵۳ استدلال دندان‌شکن و قانع‌کننده‌ای ارائه می‌کند، به این ترتیب که چرا تنها کسانی که علاقه‌مند به فراهم کردن نظریه‌های مفید برای سیاست‌گذاران هستند باید از پیش‌دآوری‌های فلسفی متداول دوری کنند، پیش‌دآوری‌هایی که به قشر خاصی از فیلسوفان تحلیلی که اغلب مشهور به پوزیتیویست‌های منطقی هستند، مربوط می‌شوند. در این نگرش به جای توجه بیشتر به معضلات اثبات‌پذیری، ابطال‌پذیری و حتی واقع‌گرایی پیشین در فروض رفتاری مدل‌های اقتصادی، به معضلات مفید بودن مدل‌ها توجه می‌شود. فهمیدن اینکه چنین استدلالی واقعاً گرایشی به سمت روش‌شناسی ابزارانگاره دارد، کار بسیار ساده‌ای است (بولاند، ۱۹۷۹). سؤال اصلی این است که چرا فریدمن یا هر فرد دیگری، باید استدلالش را به عنوان مصداقی ببیند که پوزیتیویسم را تبلیغ می‌کند؟

فریدمن در مقاله خود بر ضد پوزیتیویسم استدلال نکرده، بلکه تنها بر ضد پوزیتیویسم منطقی بسیار فراطی اقامه برهان کرده بود. شواهد پوزیتیو هنوز هم برای فریدمن اهمیت داشتند. تنها شرط

نگرشهای معاصر در اقتصاد پوزیتیویستی ۷۵

فریدمن این بود که شواهد تجربی به آن نتایج یا پیش‌بینی‌هایی برسد که در راستای تعیین مفید بودن نظریه‌های پوزیتیو هستند و در نتیجه تحلیل منطقی یا پیشینی از مدلها، پیش فرضها و نظریه‌ها باید کنار گذاشته شود. شواهد پوزیتیو به طرز آشکاری نقش مهمی را در روش‌شناسی فریدمن ایفاء می‌کنند اما از دیدگاه فریدمن فقط داده‌های پوزیتیو مرتبط با هم خواهند توانست پیش‌بینی‌های موفقی را به بار آورند و از سوی دیگر آن پیش‌بینی‌ها، مفید بودن مدلها یا نظریه‌ها را تضمین خواهند کرد. هیچ مانع ذاتی در مقاله روش‌شناسی فریدمن دیده نمی‌شود که مانع از استفاده کینزین‌های جدید یا حتی مارکسیست‌ها از عقاید ابزار انگارانه وی باشد.

هنگامی که به سراغ مسائل ایدئولوژیک مکتب شیکاگو می‌رویم، اعضای دیگر مکتب نیز به صورت پر رنگی ظاهر می‌شوند. در سال ۱۹۷۷ جرج استیگلر و گری بیکر بیانیه‌ای را برای تمامی طرفداران اقتصاد نئوکلاسیک منتشر کردند. خلاصه بیانیه آنها به طور ساده از این قرار بود که اقتصاددانان مکتب شیکاگو نوعی از مدلهای اقتصادی را ارائه می‌کنند (یعنی مدلهایی از جهان X) که آن مدلها به تحلیل ساختار روانشناسی (امر ذهنی) تصمیم‌گیران فردی نمی‌پردازد، بلکه آن مدلها تحلیل‌هایی را ارائه می‌کنند که در شرایط عینی (امر پوزیتیو) هزینه می‌پردازد. هزینه‌ای که تصمیم‌گیران فردی با آن مواجه هستند. در نتیجه آن مدلها فقط شواهد رفتاری پوزیتیو و مشاهده‌پذیر که به موضوع مربوط است تبیین می‌کنند (یعنی پدیده Z). تمام تغییرات مشاهده شده از شواهد رفتاری به عنوان شرایط هزینه‌ای عینی و مشاهده‌پذیر تبیین می‌شود. (استیگلر و بیکر، ۱۹۷۷)

همه مدلهای اقتصادی پوزیتیو موفق (یعنی مدلهایی که هیچ‌گونه شکست و ناکامی نداشته‌اند) تاکنون شواهد تأیید شده فراوانی را نشان داده‌اند و این توانایی را دارند که هر گونه پدیده رفتاری و اجتماعی را با استفاده از مدل نئوکلاسیک مناسبی تبیین کنند (به عبارت دیگر اینکه گزاره Y رفتار حداکثر کردن مفروض در نظام بازار آزاد است). برای این عده از مکتب شیکاگو، هدف اصلی از مدل‌سازی نئوکلاسیکی، این است که یکبار دیگر صدق نظام مبتنی بر بازار در مشارکتهای اجتماعی تأیید شود.

د- پوزیتیویسم LSE

ممکن است استیگلر و بیکر در راستای ارتقای اقتصاد نئوکلاسیک به عنوان تنها تبیین صادق از رفتار فردی و اجتماعی، درست عمل کرده باشند، اما اگر این‌طور باشد باید آرای آنها به طرز بسیار انتقادی مورد آزمون قرار گیرد. در اواخر دهه ۱۹۵۰ گروهی از اقتصاددانان مدرسه اقتصادی لندن (LSE) رویکردی بسیار انتقادی نسبت به مدل‌سازی اقتصادی در پیش گرفتند. هنگامی که هر فرد بتواند به آسانی شواهد پوزیتیوی را در راستای تأیید مدل مورد علاقه‌اش بیابد، در این صورت مسائل "علمی" یکی از رویکردهایی به شواهد تجربی خواهد شد که از استقبال کمی برخوردار

است. چنین شیوه‌ای در راه خود از باورهای پیشین استفاده نخواهد کرد، بلکه این رویکرد، به افراد تذکر می‌دهد که اجازه دهند فقط شواهد پوزیتیو نقش اصلی ایفا کند.

تلقی LSE از پوزیتیویسم، محصول خودآگاه گروهی از اقتصاددانان جوان به رهبری ریچارد لپسی^۱ بوده است. لپسی پایه‌گذار سمینار کارمندان LSE درباره روش‌شناسی، اندازه‌گیری و آزمون بوده است. این سمینار در بعضی از موارد از شخصیت پاپر، که در LSE کار می‌کرد، تأثیر گرفته است به عنوان مثال در تأکید پاپر بر انتقادگرایی و آزمون تجربی به عنوان پایه‌های حقیقی علم (مارچی^۲، ۱۹۸۸). نتایج و پیام این سمینار در کتاب آموزشی بسیار مشهور لپسی در دهه ۱۹۶۰ یعنی آشنایی با اقتصاد پوزیتیو آورده شده است. محور اصلی عقاید لپسی دفاع از بالا رفتن سطح شناخت و درک ما از شواهد تجربی جهان واقع بود. کتاب آموزشی او مهم‌ترین خط‌مشی، برای اقتصاد پوزیتیویستی مدرن شده است.

ترکیب آزمون و اندازه‌گیری، صفت بارز پوزیتیویسم LSE است. عجیب نیست که این نحله نقش بسیار مهم و برجسته‌ای به اقتصادسنجی می‌دهد. اما برخلاف جهت‌گیری ابزارانگاران‌ای که در میان مدل‌سازان اقتصادسنجی آمریکایی وجود دارد (بولاند، ۱۹۸۶)، هدف اقتصادسنجی LSE رساندن ما به تمامی گزاره‌های اقتصادی ممکن است. این در حالی است که تمایز پوزیتیو-نرماتیو از چنان نقش بسیار اساسی برخوردار بود که تصور می‌شود همه گزاره‌های نرماتیو آزمون‌ناپذیر و در نتیجه غیرعلمی هستند.

۵. اقتصاد پوزیتیویستی مدرن به شدت سردرگم و پریشان است

بر اساس آنچه از مورخان علمی، نظیر توماس کوهن^۳ و جوزف آغاسی قرار گرفته‌ایم بسیاری از حوزه‌های معرفتی را با متون آموزشی خود آنها می‌توان شناخت. بنیاد اقتصاد پوزیتیویستی مدرن نیز با متن آموزشی لپسی، یعنی آشنایی با اقتصاد پوزیتیو شناخته می‌شود. تکمیل این کتاب تا حد زیادی نشان‌دهنده این است که چگونه حوزه عمل پوزیتیویسم طی ۲۵ سال گذشته رشد یافته است. با وجود این اگر مقدمه اولین چاپ کتاب آموزشی و مشهور لپسی با عنوان گستره و روش را مطالعه کنیم، فهم اینکه چطور چنین کتابی بنیاد اقتصاد پوزیتیویستی مدرن را شکل می‌دهد مشکل خواهد بود. لپسی با غرور تمام اعلام می‌کند که این کتاب درباره علم اقتصاد پوزیتیو است. در چاپ آمریکای شمالی این کتاب، تأکید بر مفهوم "علم" کم‌رنگ‌تر می‌شود (احتمالاً به این دلیل که در آمریکای شمالی چنین تأکیداتی گزافه‌گویی و خودنمایی است) اما در مقابل این چاپ تأکید لپسی را به مفهوم پوزیتیو منتقل می‌کند. بررسی دقیق از چاپ ۱۹۶۳ این کتاب نشان‌دهنده آن است

1. Recharad Lipsey
2. Marchi
3. Thomas S. Kuhn

نگرشهای معاصر در اقتصاد پوزیتیویستی ۷۷

که شواهد تجربی فقط از طریق نگاتیو می‌توانند سرنوشت‌ساز باشند. به ویژه که لیپسی از بخشی از فلسفه علم پاپر هم تقلید کرده است. فلسفه علم پاپر ادعا می‌کند که نظریه‌های علمی صادق فقط با شواهد تجربی ابطال‌پذیر هستند. اما آنها هرگز نمی‌توانند با شواهد تجربی اثبات شوند. بنابراین در عمل و بر اساس افکار لیپسی، در واقع کتاب او (۱۹۶۳) درباره علم اقتصاد نگاتیو بوده است.

این تضاد آشکار به طور غیرمنتظره‌ای در چاپ دوم کتاب تصحیح می‌شود، در بخشی که او می‌نویسد از عقیده ابطال‌گرایی پاپری دست برداشته و در عوض به نگرش آماری آزمون تجربی روی آورده است، نگرشی که می‌پذیرد نه ابطال و نه اثبات هیچ کدام راه حل نهایی نیستند. آنچه موجب امیدواری است کشف مطلبی بر مبنای گستره محدود دانش است که بتواند تعادلی احتمالی میان فرضیه‌های رقیب ایجاد کند (لیپسی، ۱۹۶۶) هنگامی که این تعبیر سازگاری بهتری با مفاهیم رایج علم دارند، مشخص نمی‌شود که آیا هیچ جایگاهی برای پوزیتیو (یا نگاتیو) در نحله پوزیتیویسم LSE وجود دارد یا خیر.

آنچه از چاپ ششم کتاب استنباط می‌شود این است که لیپسی فقط گزاره‌های پوزیتیو را آزمون‌پذیر می‌داند. از نظر او گزاره‌های نرماتیو آزمون‌پذیر نیستند چراکه آنها وابسته به قضاوت‌های ارزشی هستند. از این گذشته گزاره‌هایی که می‌توان ابطال آنها را با شواهد تجربی تصور کرد اگر در عمل نادرست از آب درآیند، در زیر مجموعه گزاره‌های پوزیتیو جای می‌گیرند. پس طرفداران اقتصاد پوزیتیو به گسترش گزاره‌هایی می‌اندیشند که در دسته گزاره‌های آزمون‌پذیر و پوزیتیو قرار می‌گیرند (لیپسی، ۱۹۸۳). اما در صفحه پنجم کتاب این‌گونه آورده شده است که گزاره‌ای آزمون‌پذیر است که بتوان نادرستی‌اش را با شواهد تجربی اثبات کرد و با رجوع به صفحه ۱۳، او این‌گونه می‌نویسد که "غیرممکن است که هر نظریه را با قاطعیت ابطال کنیم" اگر لیپسی چیزی غیر از آنچه به ظاهر از صفحه پنجم برمی‌آید مدنظر نداشته باشد، آنگاه به نظر می‌رسد که گزاره‌های اقتصاد پوزیتیو بی‌معنا و بی‌اساس هستند و در نتیجه اقتصاد پوزیتیو غیرممکن می‌شود. اگر پیش از این تردیدی در این مورد وجود داشته که آیا طرفداران پوزیتیویسم LSE به شدت در مباحث روش‌شناسی دچار سردرگمی و پریشانی هستند، چاپ کانادایی ۱۹۸۸ آن تردید را برطرف کرد. در این چاپ استدلال شده است که "هیچ‌گونه یقین قطعی در هیچ معرفتی وجود ندارد" (لیپسی، پاروس^۱ و استینر^۲ ۱۹۸۸) با این تفصیل این سؤال مطرح است که چطور فردی با یقین قطعی می‌تواند ادعا کند که هیچ کس نمی‌تواند با یقین قطعی هیچ معرفتی را کسب کند؟

این گزاره متهورانه "هیچ‌گونه یقینی در هیچ معرفتی وجود ندارد" دچار تناقض درونی است و به نظر می‌رسد که گزاره مبنایی اقتصاد پوزیتیویستی مدرن را تشکیل داده است. آن‌گونه که مشهور

1. Purvis
2. Steiner

است، تمامی گزاره‌ها می‌توانند بر اساس گزاره‌ای متناقض (مثل دو مساوی یک است، سفید سیاه است و نظایر آنها) به اثبات برسند، ولی هر زمانی که اثبات گزاره‌های متناقض میسر شود آنگاه دیگر اثبات کردن بی‌معنا می‌شود. در مجموع این نتیجه به‌دست می‌آید که هیچ گزاره‌ای با استفاده از روش‌شناسی پوزیتیویستی مدرن قابل اثبات نیست. اگر آن روش‌شناسی همانی باشد که لیپسی در چاپ‌های مختلف کتاب مشهور خود به آن پرداخته است پس نباید به این سادگی تحت تأثیر عقاید پاپر قرار می‌گرفت تا از مسئله ابطال‌های با یک مورد مشاهده، اجتناب ورزد، مسائلی که نزد طرفداران ابطال‌گرایی نیز غیر قابل حل است (چاپ دوم، ۱۹۶۶). در حالی که حرکت لیپسی رضایت فیلسوفان علمی را جلب کرده است و همگی مشتاقند که انتقادهای پاپر را بر پوزیتیویسم منطقی رد کنند، به نظر من لیپسی باید سعی می‌کرد که با یک نگاه نقادانه موارد حل‌نشده را مورد بررسی قرار دهد.

۶. علم پوزیتیو یا مهندسی پوزیتیو

فلسفه اقتصاد پوزیتیویستی به رغم مدافعان بسیار مهمش هنوز به خوبی مورد بررسی و مذاقه قرار نگرفته است، اما این فلسفه تاکنون تمام مفاهیم پذیرفته شده‌ای را که بسیاری از اقتصاددانان جریان غالب خواهان آن هستند جذب کرده است. به نظر می‌رسد از یکسو این فلسفه به دنبال دفاع از نگرش پذیرفته شده و رایج تبیین علمی است و از سوی دیگر از مسیر صحیحی حمایت می‌کند که به دنبال سیاستی کردن قابل قبول و اجتماعی از مهندسی اجتماعی است. به ویژه که هر دو دیدگاه همان‌طور که نگرش رایج نیز نشان می‌دهد، اتفاق نظر دارند که پوزیتیویسم اجتناب کردن از قضاوت‌های ارزشی را مطرح می‌کند.

الف - علم تبیینی

اقتصاددانان معاصر آنهایی که از MIT و LSE هستند، خود را دانشمندانی می‌دانند که پدیده‌های اقتصادی را تبیین می‌کنند. آنها خوشحال می‌شوند اگر دریابند که طرفداری از پوزیتیویسم فقط نیازمند باور ابطال‌پذیری فروض هر مدل است. ابطال‌پذیری فروضی که اطمینان دهد، نتایج و تبیین‌های به دست آمده از آن مدلهای، دقیقاً آنچه اقتصاددانان همانگویی می‌دانند، نیست. البته باید در نظر داشت که مفهوم واژه همان‌گویی برای اقتصاددانان همواره آن مفهومی نیست که فلاسفه منطق از آن واژه استنباط می‌کنند. اقتصاددانان این گونه می‌اندیشند که اگر تصور اینکه گزاره‌ای معین بتواند نادرست باشد، غیرممکن به نظر رسد، آنگاه آن گزاره‌ای همانگویانه است. این تعریف هم، نظیر همانگویانه دانستن فیلسوفان است (گزاره‌هایی که فقط به دلیل صورت منطقی، صادق هستند) و هم دربرگیرنده گزاره‌های شبه همانگویانه است که به عنوان مثال صدق آنها بنا به تعریف است یا به

گزاره‌های شبه تعریفی مثل قضاوت‌های ارزشی بستگی دارد. آنچه هدف اقتصاددانان از واژه همانگویی را نشان می‌دهد بیشتر گزاره‌های شبه تعریفی مثل قضاوت‌های ارزشی است. اما چرا اقتصاددانان تا این حد می‌خواهند از همانگویی اجتناب ورزند؟ تنها معضل روش‌شناسی که با اجتناب از همانگویی حل می‌شود، اقتصاددانانی هستند که ادعا می‌کنند آزمون تجربی نظریه‌ها و مدل‌هایشان، حرکتی پوزیتیو را نشان می‌دهد و اساس این حرکت شواهد تجربی است که مدل‌هایشان را تأیید و توجیه می‌کند (بولاند، ۱۹۸۹ و ۱۹۷۷). این مشکل عبارت است از گزاره‌هایی در علم اقتصاد که اقتصاددانان آنها را همانگویانه می‌دانند، مثال بسیار واضح این مورد نظریه مقداری پول است. این نظریه به واسطه معادله $M.V=P.T$ معرفی می‌شود. با یک بررسی دقیق‌تر این نکته قابل برداشت است که دو طرف این معادله دقیقاً یک مقدار هستند که با جابه‌جا کردن مرتبه جمع i و j در سیگمای دو گانه $\sum_i \sum_j p_{ij} q_{ij}$ به دست می‌آیند (آغاسی، ۱۹۷۱). اثبات گزاره‌ای که نتوان نادرست بودنش را تصور کرد، در واقع امری نیست که بتوان در علم اقتصاد آن را پوزیتیو دانست.

ب- مهندسی اجتماعی

اقتصاددانان معاصری که خود را تأمین‌کنندگان ابزار سیاستگذاری می‌دانند خوشحال می‌شوند اگر پی ببرند که طرفداری از پوزیتیویسم این اطمینان را به آنها می‌دهد که سفارشات و توصیه‌هایشان به سادگی کنار گذاشته نمی‌شود. سیاستگذاران به ندرت به این مسئله می‌پردازند که آیا مشاوران اقتصادی به همانگویی مدل‌ها رسیدگی می‌کنند یا ابطال‌پذیر بودن هر نظریه را بررسی می‌کنند. آنچه برای مشاوران اقتصادی اهمیت دارد این اطمینان است که ابزارهای سیاستی مقرر شده تنها انعکاس‌دهنده گرایش‌ها و تعلقات آنها نیست.

در این شرایط مشاورانی که عضو اقتصاد پوزیتیویستی و برای سیاستگذاری مناسب هستند، چه نوع مسائل روش‌شناسی را حل و فصل می‌کنند؟ با در نظر گرفتن تمام مغالطه‌هایی که در ارائه اقتصاد پوزیتیویستی به چشم می‌خورد (مثل کتاب آموزشی لیبسی)، هیچ دلیلی برای سیاستگذاران وجود ندارد تا بپذیرند که ابزارهای سیاستی اقتصاددانان به طور جدی با شواهد تجربی اثبات می‌شوند. اثبات ابزارهای سیاستی فقط نتیجه فعالیت محققان اقتصادی است و قضاوت درباره اینکه آیا شواهد تجربی در دسترس، دلیلی کافی برای اثبات یا رد نظریه مفروض است، نظریه مفروضی که خود در ایجاد ابزارهای سیاستی موردنظر به کار گرفته می‌شود. در بیشتر موارد، این طرز رفتار محقق است که به تحقیقش اعتبار می‌بخشد. با وجود تأکید بر نقش رفتار محققان، مهندسی اقتصاد پوزیتیو دقیقاً گونه‌ای از فردگرایی بیکنی است.

اگر اقتصاددانانی که ابزارهای سیاستی را فراهم می‌کنند بتوانند پوشیدن لباس سفید آزمایشگاه را تحمل کنند، من مطمئن هستم که آنها پیش از اینکه دوربین‌های تلویزیونی به سراغشان بروند

مشهور می‌شوند. اما دوباره می‌گوییم که حوزه عمل اقتصاد پوزیتیویستی بیشتر با آنچه مدنظر نداشته، درک و فهم شده است. هیچ کس ادعای اقتصاددانانی که اثبات یا ابطال را به بررسی شواهد تجربی ارجاع می‌دهند و فقط علاقمند به حمایت علنی از قضاوت‌های ارزشی شخصی خود هستند نخواهد پذیرفت. هیچ کس تحقیقات افرادی که مثل وردر گوته^۱ جوان رفتار می‌کنند نمی‌پذیرد. به بیان دیگر معتقدان افراطی، افراد متعصب و احساساتی، برای حرفه مشاور اقتصادی مناسب نیستند. در مجموع به نظر می‌رسد که هواداری از اقتصاد پوزیتیویستی رفتار غیرقابل قبول و ناخوشایند را نمی‌تابد.

۷. شواهد پوزیتیو برای اقتصاد پوزیتیو

مباحث گذشته تاکنون ماهیت اقتصاد پوزیتیویستی را در کتابهای آموزشی پوزیتیویستی مورد بحث قرار داد. موضوع بعدی این است که چگونه نگرش پوزیتیویستی در عمل و در تحلیل‌های اقتصادی پوزیتیو نقش ایفاء می‌کند. ویژگی برجسته تمامی فعالیت‌های علمی - تحلیلی اقتصاد پوزیتیو فقط به یک صورت کلی انجام می‌پذیرد. این صورت کلی به ویژه در مقالات اقتصاد پوزیتیویستی متداول به این ترتیب است که پس از مقدمه، بخشی با عنوان مدل یا مانند آن قرار می‌گیرد. پس از آن، بخشی با عنوان نتیجه‌گیری مقاله را خلاصه می‌کند. سؤالی که باید مورد توجه قرار گیرد این است که چرا در عمل تمامی مقالات پوزیتیویستی از یک صورت کلی مطابقت می‌کنند؟ آیا سیطره این همشکلی و یکپارچگی فقط از موفقیت اقتصاد پوزیتیویستی مدرن حکایت می‌کند؟

تیینی درست ولی پیش پا افتاده از اینکه چرا فقط یک طرح کلی آن هم به صورت جهان‌شمول در اقتصاد پوزیتیویستی مورد استفاده قرار می‌گیرد این است که این امر به فن خطابه و لفاظی مربوط می‌شود (مک کلاکسکی^۲، ۱۹۸۹). تمامی سردبیران مجلات نیز به این طرح کلی تمایل نشان می‌دهند، اما مطمئناً آنها فقط به آنچه تصور می‌کنند متقاضی دارد، عکس‌العمل نشان می‌دهند. در اینجا مسئله این نیست که چرا افراد زیادی تصمیم می‌گیرند که مقالات تحقیقی خود را بر اساس طرح کلی پذیرفته شده‌ای نظم دهند، بلکه مسئله این است که چرا این طرح کلی مفروض تا این حد و به این گسترده‌گی متقاضی دارد.

هیچ دلیلی پیدا نشد که چرا اصول یکسان فهم که در عمل اقتصاد پوزیتیویستی معاصر به کار گرفته شده، یعنی مدل‌سازی، اغلب برای روش‌شناسان اقتصاد کاربردی ندارد. روش‌شناسانی که خود می‌کوشند تا شباهت شواهد تجربی را به‌طور گسترده در عمل مدل‌سازی تبیین کنند. در این شرایط به جای تبیین و توصیف فعالیت اقتصاد پوزیتیویستی، سعی می‌کنم مدلی از دورنمای یک مقاله عادی که در قالب اقتصاد پوزیتیو نئو کلاسیک نوشته شده است، ارائه کنم. اگر نظریه بر اساس

1. W. Goethe

2. McCloskey

نگرشهای معاصر در اقتصاد پوزیتیویستی ۸۱

آنچه اغلب در اقتصاد پوزیتیو به عنوان یک مدل شناخته می‌شود، باشد تقریباً تمامی گزاره‌های صوری آن، یک مدل محسوب می‌شوند. به علاوه اینکه بعضی مقتضیات بنیادین نیز وجود دارند. برای اینکه مدل خود را از تحلیل‌های پوزیتیو ارائه کنم، مثل هر مدل دیگر نیازمند مدنظر قراردادن یکسری فروض هستم. برای شروع به یک سری فروض بدیهی اشاره می‌کنم که هسته معلوم برنامه پژوهشی اقتصاد نئو کلاسیک را شکل می‌دهد. اولین و مهم‌ترین فرض بنیادین اقتصاد نئو کلاسیک عبارت است از اینکه تمامی مدل‌های نئو کلاسیک باید فروضی رفتاری در مورد حداکثرسازی و تعادل بازار داشته باشند.

بقیه فروض اهمیت کمتری برای اقتصاد نئو کلاسیک دارند، اما حالت خطایی و لفاظی را برای اقتصاد پوزیتیویستی مدرن به وجود آورده است. برای اینکه اجزای سازنده و بسیار ضروری اقتصاد پوزیتیویستی مدرن را به وجود آوریم، دومین فرض این است که تمامی مدل‌های تجربی باید حداقل یک معادله را در خود داشته باشند تا بتوان آن مدل را آزمود همچنین می‌توان به طور آماری ضرایب پارامتری مدل را تخمین زد.

فرض سوم (که برای تحقق فرض دوم ضروری است) این است که تمامی مقالات تجربی باید میزان معینی از واقعیت‌نمایی یا به اصطلاح قواعد آماری آزمون‌پذیر را به تصویر بکشند. برای مثال می‌توان پارامترهای آماری نظیر R و آماره t را به عنوان ابزار و معیار انحراف در نظر گرفت. به عبارت دیگر تمامی معادلات، گزاره‌هایی هستند که صدق یا کذب نیستند. با وجود این هنگامی که ما داده‌های تجربی را در یک معادله جای‌گذاری می‌کنیم، در ظاهر می‌دانیم که همواره و به طور کامل آن داده‌ها در معادله برازش نمی‌شود، حتی اگر گزاره (یا به عبارت دیگر معادله) صادق باشد. سؤال مهم این است که در چه شرایطی معادله برازش شده، صادق محسوب می‌شود؟ استفاده از قواعد آزمون‌پذیر این نتیجه را به همراه دارد که محققان هیچ‌گاه به دنبال تعیین صدق مطلق مدل‌هایشان نروند بلکه معقول این است که مقبولیت یا مقبول نبودن مدل‌ها را بر اساس قواعد معمولی آزمون‌پذیری پایه‌ریزی کنند، قواعدی که یکی از اشکال انتخابی اقتصاد پوزیتیویستی است.

آخرین فرض این است که تمامی مقالات تجربی برای اینکه به چاپ برسند باید موضوعات و مسائلی را ارائه کنند که موجب پیشرفت معرفت علمی شود. به عبارت دیگر مقالات باید یک‌سری واقعیت‌های جدید، یعنی واقعیت‌هایی که تا پیش از آن ناشناخته بودند با استفاده از داده‌های جدید یا تحلیلی جدید از داده‌های قدیمی معرفی کنند.

برای اینکه مدل روش‌شناسی من از اقتصاد پوزیتیو نئو کلاسیک آزمون شود، باید داده‌های در دسترس را بررسی کنیم. ابتدا باید به دنبال اقتصاد پوزیتیو جریان غالب نظیر مجله نقد و بررسی اقتصاد آمریکا یا مجله اقتصادی برویم و محتوای چند مقاله را در صفحات مجلات مهم اقتصادی بررسی کنیم. درست این است که بررسی داده‌ها، فقط به مقالاتی محدود شود که فکر می‌کنیم

تحلیلی پوزیتیو دارند. به عبارت دیگر باید از مقالاتی که نظریه‌های پیشرو را مطرح می‌کنند یا مقالاتی که بیشتر مربوط به ابعاد فنی (ریاضی) یا نظریه اقتصاد هستند صرف نظر کنیم. همچنین در این راستا، باید عنوانهایی نظیر "تاریخ عقاید" یا "روش‌شناسی" را در آزمون مدل مؤلف کنار گذاشت.

این آزمون را در سال ۱۹۸۰ برای مجله "نقد و بررسی اقتصاد آمریکا"، انجام داده‌ام (بولاند، ۱۹۸۲). بررسی من از مقالات، این مطلب را نشان می‌دهد که تمامی این مقالات با صورت کلی که مدل من از تحلیل‌های پوزیتیو نئو کلاسیک ارائه می‌کرد، انطباق دارد. تنها مشکلی که مدل پوزیتیو ارائه شده به همراه داشت این بود که آیا هیچ گونه استثنایی برای آنچه ادعا می‌کردم در مجلات جریان غالب، پیدا می‌شد؟ انتظار داشتم که بتوانم نشان دهم که هیچ استثنایی در داده‌های من وجود ندارد. مدل من فقط بر اساس داده‌های در دسترس از بین تحلیل‌های پوزیتیو برازش شده بود.

۸. تبیین استفاده کردن از صورت کلی و متعارف مقالات

با وجود اینکه طرح این مدل پوزیتیوی از اقتصاد پوزیتیویستی راحت و ساده است، هیچ بحثی به طور شفاف صورت نگرفته که چرا مقالات باید بر اساس صورت کلی در مجلات نوشته شود البته بدون در نظر گرفتن مباحث جدیدی که درباره خطایی و لفاظی بودن اقتصاد پوزیتیویستی صورت گرفته است (مک کلاسیکی، ۱۹۸۹). هیچ ضرورتی ندارد که بحثی درباره صورت کلی و متعارف مقالات انجام گیرد در صورتی که همه موافق باشند که این صورت کلی هیچ مشکلی را ایجاد نکرده و فقط وظیفه‌ای را انجام داده که ایجاب می‌کرده است. نظریه کلی من بیان می‌کند که دلیل مورد بحث قرار نگرفتن صورت کلی این است که هدف آن صورت کلی، بدیهی فرض شده است. بدیهی فرض کردن امور، مهمترین منشأ معضلات روش‌شناسی و تناقضهای موجود در اقتصاد است و معمولاً به این معضلات توجه چندانی نمی‌شود. معضل بدیهی فرض کردن مسائل، امری است که به طور گسترده و به صورت یکسان و متعارف در مقالات تحقیقی - تجربی نئو کلاسیک وجود دارد. در حالی که در مورد این پیش‌فرضها در جایی بحث نمی‌شود. پس در مجموع هدف این صورت کلی و متعارف چیست؟

در حالی که هیچ ضرورت ذاتی در پوزیتیویسم وجود ندارد که حوزه عمل فرد را با پیشرفت اقتصاد نئو کلاسیک پیوند زند، اما این دو مسئله تا حد زیادی به هم گره خورده است. هدف صورت کلی و متعارف مقالاتی که ادعای ارائه تحلیل اقتصاد پوزیتیو نئو کلاسیک را می‌کنند، دقیقاً همان هدف حمایت کردن از پوزیتیویسم است. هدف این است که تأیید استقرایی از معرفت در بلند مدت آسان و راحت شود، حتی اگر این صورت کلی از سوی افرادی مورد حمایت قرار گیرد که تلقی بسیار عادی از معرفت و روش داشته باشند و فقط در ظاهر استقراء را رد کرده باشند. مبنای این نگرش بر اساس پذیرش نظریه صدق بی‌پرده است. به ویژه پذیرش اقتصاددانان نئو کلاسیک چنین

نگرشهای معاصر در اقتصاد پوزیتیویستی ۸۳

است که موجب می‌شود اقتصاد نئو کلاسیک نظریه صادقی از جامعه ارائه دهد، به عبارت دیگر جهان خارج از ذهن ما به طور واضح و بی‌پرده همان چیزی است که اقتصاد نئو کلاسیک ادعا می‌کند، بنابراین تمام مدلهایی که بر اساس واقعیت تعمیم یافته از جهان خارج شکل یافته‌اند، در بلندمدت افراد را به دیدن صدقی واضح و بی‌پرده رهنمون می‌شوند که همان پذیرش صدق اقتصاد نئو کلاسیک است. البته استوار کردن مدلها فقط بر اساس واقعیت تعمیم یافته از جهان خارج، تنها هدفی است که پوزیتیویسم مدعی آن است.

در راستای فهم بهتر ارتباط میان صورت متعارف با برنامه پژوهشی مورد تأیید نظریه‌های نئو کلاسیک، نیاز داریم که سؤالاتی را مطرح کنیم. چه مواردی اساس یک تحلیل پوزیتیو نتیجه‌بخش را شکل می‌دهد؟ و برعکس چه مواردی اساس یک تحلیل ناموفق را تشکیل می‌دهد؟ برای تعیین اینکه چه مواردی نتیجه‌بخشی دارند لازم به نظر می‌رسد که سؤال بسیار بنیادی‌تری را مطرح کنیم، هدف مدل‌سازیهای نئو کلاسیکی چیست؟

اگر مقالات پوزیتیو نئو کلاسیک به چاپ رسیده، در عمل کوششی در راستای رسیدن به معرفت علمی تلقی شوند، آن‌گاه تنها هدف نهانی چنین اقتصاد پوزیتیویستی همان هدف پوزیتیویسم شیکاگو خواهد بود، یا به بیانی دیگر تأییدی بلند مدت بر اقتصاد نئو کلاسیک. بیان دقیق‌تر این مطلب این است که هر مقاله‌ای که کارایی اقتصاد نئو کلاسیک را در حل مسائل جهان واقع تأیید می‌کند، باید به عنوان کوششی پوزیتیو در راستای اثبات نهایی و استقرایی صدق نظریه نئو کلاسیک تلقی شود. دلیل من برای این نتیجه‌گیری این است که حداکثر کاری که می‌توان با استفاده معمولی از نظریه نئو کلاسیک در راستای پدیده‌های جهان واقع انجام داد، اثبات امکان‌پذیر بودن انطباق حداقل یکی از مدل‌های نئو کلاسیک با داده‌های در دسترس است. منتقدان همیشه می‌توانند اینگونه مطرح کنند که انطباق مدل با داده‌ها فقط در موارد گزارش شده صادق و درست است اما همیشه اثبات اینکه انطباق مدل با داده‌ها در تمام موارد، نتیجه‌بخش و صادق است میسر نیست (بولاند، ۱۹۸۹). می‌توان این‌گونه استدلال کرد که برنامه‌های پژوهشی اقتصاد پوزیتیو نئو کلاسیک این فرض را سرلوحه خود قرار داده که اگر ما به دنبال پیدا کردن موارد تأیید کننده بیشتری برای کارایی اقتصاد نئو کلاسیک باشیم، آنگاه اثبات کرده‌ایم که اقتصاد نئو کلاسیک فقط شامل نظریه‌های صادق از اقتصاد کشورهاست.

۹. موفقیت پوزیتیو یا ناکامی آن؟

بررسی صورت کلی تحلیل‌های رایج اقتصاد پوزیتیویستی به روشنی آشکار می‌کند که اقتصاد پوزیتیویستی از نظر فن خطابی و لفاظی موفق و نتیجه‌بخش بوده است. اما آیا این اقتصاد به طور گسترده در وفا کردن به قول‌های پوزیتیویستی خود نیز موفق بوده است؟ این سؤال بسیار مهم و ویژه از دیدگاه کسانی است که اثبات استقرایی را برای هر نظریه مثل اقتصاد نئو کلاسیک رد می‌کنند.

هنگامی که بسیاری از مؤلفه‌های نظام قیمتی بازار به طور عام و مؤلفه‌های خصوصی‌سازی به طور خاص، یعنی همان مؤلفه‌های تحلیل اقتصاد پوزیتیو، در حمایت از آن نگرشها است، به سختی می‌توان پذیرفت که حمایت از هر نگرش اقتصادی در تناقض با سیاست عملی پوزیتیویسم نباشد. تصور واکنش اقتصاددانان پوزیتیو در برابر یکسری مشاهدات عادل و معمولی چندان هم دور از ذهن نیست، از سوی دیگر اقتصاددانان پوزیتیویست تحلیلهای خود را از پدیده‌های اقتصادی بر اساس اصولی مسلم، فرض شده از نظام قیمتی بازار کامل بنا نهاده‌اند. اما جهان بیرونی، دربرگیرنده چنین نظام کامل کارکردی نیست.

برای مثال اگر اقتصاد کشوری با نظام قیمتی بازار اداره شود نه دخالت دولت یا تبانی بخش خصوصی، آنگاه منابع جامعه به طور بهینه و بر اساس خواسته تمامی مصرف‌کنندگان تخصیص خواهد یافت. در آن صورت است که می‌توانیم بگوییم جهان بیرونی در حال تعادل به سر می‌برد و به طور خاص تمامی قیمتها، قیمت تعادلی هستند. به همین دلیل هر گونه ورود جزئی دولت به این مدل، معمولاً تخصیص غیربهینه منابع را به دنبال خواهد داشت. در نتیجه خصوصی‌سازی و تکیه کردن بر قیمتها (به عنوان تنها اطلاعات مفید برای مشارکت اجتماعی) سفارش و توصیه می‌شود.

اگر منصفانه نگاه کنیم درمی‌یابیم که حمایت از خصوصی‌سازی به طور نسبی پدیده جدیدی است و همه طرفداران آن خودشان را پوزیتیویست نمی‌دانند. به علاوه تمام پوزیتیویست‌ها هم به رغم آنچه به نظر می‌رسد حامی خصوصی‌سازی نیستند. طی دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ بسیاری از پوزیتیویست‌ها از دخالت دولت در امور روزمره اقتصادی بر اساس آنچه آنها اقتصاد کینزی می‌نامیدند، حمایت می‌کردند. از نظر این پوزیتیویست‌ها کافی بود که جهان بیرون را نگرست و مشاهده کرد که ویژگی جهان خارج بیکاری ادواری و سطوح مختلف بی‌ثباتی است. بسیاری از تلاشهای دانشگاهی در آن دوره به صورتی بود که موجب پیشرفت رویکرد اقتصادسنجی پوزیتیویستی می‌شد. البته این رویکرد همکاری دولت در مراحل مدیریت و تنظیم نهایی اقتصاد را نیز مدنظر قرار داده بود.

به نظر می‌رسد که اقتصاددانان صادق پوزیتیو از حمایت‌های دولت دست برداشته‌اند و به سادگی و با بی‌طرفی به تبیین جهان آن‌طور که هست روی آورده‌اند. به عبارت دیگر آنها باید تبیین کنند که چگونه پدیده‌ها، در جهانی که دولتها و تبانی بخش خصوصی وجود دارد، اتفاق می‌افتد. با وجود این واقعیت آشکار که بسیاری از مؤلفه‌های اقتصاد پوزیتیویستی، معمولاً به دنبال حمایت از نگرشهای مهندسی ساده‌انگارانه‌ای مانند خصوصی‌سازی جهانی یا مدیریت کلان دولتی هستند باید همه به این نتیجه رسیده باشند که امروزه اقتصاد پوزیتیویستی تا حد بسیار زیادی، خصوصیت خطایی و لفاظی دارد.